گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید مدافع حرم مجتبی ذوالفقارنسب اولین شهید ارتش در استان فارس

عاشق صیاد بود و در سالروز شهادت او آسمانی شد

■ صغری خیل فرهنگ

شهیدمدافع حرم مجتبی ذوالفقارنسب بعد از شهیدان جهانپور شریفی، محمد استحکامی، ایمان خزاعی‌نژاد، مسلم نصر و یوسفی، ششمین شهید از خطه فارس است که در دفاع از حریم اهل بیت(ع) به شهادت رسید. مجتبی اولین شهید ارتش در فارس نیز است که ۲۸ اسفندماه ۹۴ داوطلبانه به مأموریت مستشاری در سوریه اعزام شد و ۲۱ فروردین ماه ۱۳۹۵ در درگیری با جبهه تکفیری النصره، به خیل شهدای مدافع حرم پیوست. مرور دلنوشته علی فرزند ارشد این شهید بزرگوار در مراسم تشییع پدر و سخنرانی با صلابت همسر شهید عمق ولایتمداری خانواده ذوالفقارنسب را به خوبی نشان می‌دهد. آنچه در پی می‌آید حاصل همکلامی ما با سمیرا درودگر جهرمی، همسر شهید مدافع حرم ارتش مجتبی ذوالفقارنسب است که پیش رو دارید.

برای آشنایی بیشتر با شهید ذوالفقارنسب کمی از زندگی ایشان بگویید. در دوران خدمت‌شان چه سمت‌هایی را برعهده داشتند؟ شما چطور با ایشان آشنا شدید؟

مجتبی متولد ۸ خرداد ماه سال ۱۳۵۶ در جهرم بود. پس از گذراندن تحصیلات متوسطه در جهرم، بهمن ۱۳۷۵ در دانشگاه افسری امام علی علیه السلام پذیرفته شد. بعد از فارغ‌التحصیلی به ایرانشهر منتقل و به عنوان فرمانده گروهان مشغول به خدمت شد. بعد به شیراز رفت و به عنوان مسئول شعبه آزمایشات مرکز پیاده در این شهر مشغول به کار شد. سپس به شوشتر رفت و ابتدا به عنوان جانشین گردان و بعد به عنوان مسئول رکن دوم تیپ ۴۵ تکاور شوشتر مشغول به خدمت شد. مجتبی از بستگان شوهرخاله من بود و از همین طریق با هم آشنا شدیم و با تفاهمی که صورت گرفت، در تاریخ ۱۵اسفند ماه ۱۳۷۹ به عقد هم در آمدیم. بعد از دو سال، یعنی ۹شهریور سال ۱۳۸۱ هم زندگی مشترکمان را آغاز کردیم. ماحاصل ۱۴ سال زندگی مشترکمان دو فرزند پسر به نام‌های علی ۱۳ ساله و عباس - ۱۱ ساله است.

در زندگی شخصی‌تان شده بود حرف از شهادت آقا مجتبی یا ارادت ایشان به شهدا به میان آید؟

از نظر من سبک زندگی همسرم بسیار به سبک زندگی شهدا نزدیک بود. مجتبی خیلی از شهدا صحبت می‌کرد. از همان روزهای اول زندگی‌مان همیشه می‌گفت زیاد به من و این زندگی دل نبند و وابسته من نشو! شاید عمر این زندگانی کوتاه باشد. من هم شوخی می‌کردم و به ایشان می‌گفتم: برعکس من بیشتر به شما وابسته می‌شوم. اگر قرار است که شهید شوید ان‌شاءالله با هم شهید شویم. با توجه به شرایط کاری و مأموریت‌های‌شان و نبودن‌های وقت و بی‌وقت‌شان اگر می‌توانست و فرصتی دست می‌داد، در یادواره شهدا شرکت می‌کرد. مجتبی با شهدا انس داشت و پای خاطرات رزمندگان دیروز دفاع مقدس هم می‌نشست. پدر، عموها و پسرعموهایم در جبهه حضور داشتند و سه‌تا از پسرعموهایم به نام‌های اسماعیل درودگر، احسان درودگر و مهدی درودگر به شهادت رسیده‌اند.

همسرتان با شهید خاصی انس داشت؟

بله، مجتبی به شهید بزرگوار صیاد شیرازی بسیار علاقه و ایشان را دوست داشت. در روزهای آخر می‌گفت خدا کند که من هم مانند صیاد شهید شوم و اتفاقاً روز شهادتشان با روز شهادت این شهید عزیز یکی شد. آقا مجتبی سعی می‌کرد از اخلاق شهید صیادشیرازی الگو بگیرد. در برخی از نامه‌ها آیه‌هایی از قرآن برایم می‌نوشت که شهید صیاد در سخنرانی‌هایشان تلاوت می‌کردند.

به نظر شما چه شاخصه‌ای همسرتان را به سعادت شهادت رساند؟

از نظر من که سال‌ها با ایشان همراه بودم و زندگی کردم، راز شهادت ایشان مقید بودن به نماز اول وقت و نظم در کارهایش بود. مجتبی بسیار ساده زیست و بی‌ریا بود. اهل تجملات نبود. دغدغه اسلام را داشت و از اینکه محل خدمتی ایشان به گونه‌ای بود که نمی‌توانست از همان اولین روزهای دفاع از حرم و اتفاقات سوریه همراه و همسنگر مدافعان حرم شود، بسیار ناراحت بود. خیلی وقت‌ها می‌دیدم که به حال رزمندگان جبهه مقاومت اسلامی غبطه می‌خورد. بالاخره هم به لطف خدا، خودش راهی میدان جهاد با دشمن شد.

با موضوع اعزامش چطور کنار آمدید؟

شاید نتوانم خیلی خوب و واضح به این سؤال شما پاسخ بدهم. شاید این رازی باشد بین من و آقا مجتبی. اما تنها این را بگویم که من به همه تصمیمات آقا مجتبی احترام می‌گذاشتم. مجتبی ۲۸ اسفند ماه سال ۱۳۹۴ از شهرستان شوشتر اعزام شد. خانواده خودشان هم در جریان مکان این مأموریت نبودند. به خانواده‌شان گفته بود جایی می‌رود که فقط خودش می‌تواند تماس بگیرد. من نگران رفتنش نبودم چون می‌دانستم این بهترین تصمیم عزیزدلم در طول زندگی‌اش است. هرگاه به رفتنش فکر می‌کردم به خدا می‌گفتم خدایا اگر تردیدی در نیت هر دوی ما است خودت برطرف کن. وقتی به من گفت شاید من اعزام نشوم. گفتم از خدا به زور نمی‌شود چیزی گرفت هرچه خدا بخواهد. گفتم برایت نذر ۱۰۰ صلوات می‌کنم به نیت بی‌بی زینب(س) بعد از اینکه نذرم را ادا کردم، طولی نکشید تماس گرفت و گفت بالاخره من هم رفتنی شدم. مراقب خودت و بچه‌ها باش و تا خبری از من نشده است از شوشتر بیرون نرو. گفتم خیالت راحت. آن کسی که تو را طلبید حتماً مراقب ما هم است. وقتی آقا مجتبی می‌خواست برای مأموریت مستشاری برود، دو روز از مراسم چهلم مادرم می‌گذشت. شب جمعه یعنی دو روز قبل از اعزام نگران بودم که حالا چه می‌شود. قبل از اینکه بخوابم با مادرم درد دل کردم. خوابم برد و در خواب درد دلم را با مادرم تکرار کردم. مادرم در خواب به من گفت: مجتبی برمی‌گردد ولی تو وسایلت را جمع کن و بیا جهرم پیش من. از خواب بیدار شدم و خوشحال بودم که برمی‌گردد. صبح جمعه وقتی خوابم را برایش گفتم، گفت تعبیر خوابت این است که من می‌روم و شهید می‌شوم و تو باید به تنهایی همه وسایلت را جمع کنی و بروی جهرم. گفتم چقدر راحت تعبیر کردی، گفت:این خواب، تعبیری واضح‌تر از این نداشت.

آقا مجتبی چه روزی اعزام شدند؟

روز ۸ اسفند ۱۳۹۴ روز جدایی من و مجتبی از هم بود. روزی که برای اولین بار موقع رفتن گریه کردم و سرم را روی سینه‌اش گذاشتم. وقتی گریه می‌کردم به من گفت این جایی که تو سرت را گذاشتی جای گلوله خواهد شد. گفتم اینقدر با احساسات من بازی نکن. وقتی جنازه‌اش را برایم آوردند. دیدم درست گفته بود. دقیقاً همانجا با تیر وهابی‌ها زخم خورده بود.

نگران اسارت، جانبازی یا شهادت ایشان نبودید؟

من خودم و بچه‌ها را آماده هر خبری کرده بودم. اما خانواده ایشان با شنیدن خبر شهادت مجتبی شوکه شده بودند. آقا مجتبی همیشه برای من حرف از شهادت می‌زد. شاید اگر زنده برمی‌گشت برای ما جای تعجب داشت. چون ایشان برای چگونه برگزار شدن مراسم بعد از شهادتش هم کلی برنامه ریخته و سفارش کرده بود. حتی قرار بود دو روز بعد از رفتن یک وام که مدت‌ها دنبالش بود، به حسابش واریز شود که به من گفت این پول برای خرج مراسمم باشد.

چطور از شهادتش اطلاع پیدا کردید؟

روز ۲۳ فروردین ماه ابتدا از طریق خانم یکی از همکاران آقا مجتبی متوجه شهادت ایشان شدم. قرارمان این بود من اولین کسی باشم که خبر شهادت را به من می‌گویند. اما این خبر همه جا پیچیده بود و تنها من بی‌خبر بودم. از ساعت یازده و نیم بلاتکلیف بودم تا ساعت دو و نیم عصر. بعد از اینکه مطمئن شدم لحظه‌ای گریه کردم. بعد رفتم نمازم را خواندم و سجده شکر بجا آوردم و زیارت عاشورا خواندم. بعد لباس‌های مشکی خودم و بچه‌ها را آماده کردم و با یکی از همکاران همسرم که همشهری ما هم بود به طرف جهرم به راه افتادیم. مراسم ایشان در تاریخ ۲۶ فروردین ماه ۱۳۹۵ بسیار باشکوه برگزار شد. در این مراسم من متنی را خطاب به رهبر عزیز خواندم و پسر بزرگم هم دلنوشته و وصیتنامه شهید را خواند.

■ **با عرض سلام و تبریک و تهنیت خدمت مولایم ولیعصر صاحب الزمان(عج)**

«کلنا عباسک یا زینب» رهبرا؛ شاهد باش که مجتبای من با عزمی راسخ و نیتی خالصانه و داوطلبانه برای دفاع از حرم عقیله بنی‌هاشم و عمه سادات پای به میدان مبارزه نهاد و تا آخرین نفس در دفاع از حرم عمه‌تان ایستاد و جان خود را خالصانه در این راه فدا کرد. سیدا؛ مطمئن باش تا جوانانی همانند مجتبی در ایران اسلامی هستند نمی‌گذارند حتی یک آجر از حرم مطهر کم شود و اجازه نمی‌دهند که پای نحس و نجس تکفیری‌ها به حرم باز شود و در مقابل تمام کجروی‌ها و کج‌فهمی‌ها می‌ایستند. آقای من؛ به عمه‌تان عقیله بنی‌هاشم بفرما که دو فرزند نوجوان مجتبی را چنان تربیت می‌کنم تا همچون پدرشان در رکابتان تا رفع تمام پلیدی‌ها و ظلم و جورها مبارزه کنند و در راه حسین بن علی علیه‌السلام فدا شوند و جانشان را تقدیم به قاسم بن‌الحسن نمایند. خداوندا؛ این هدیه کوچک را از خانواده ما قبول فرما و به ما صبر جزیل عنایت کن تا غم سنگین هجران مجتبی را تحمل نماییم و بتوانیم در برابر تمام صحنه‌های افراد کج‌فهم ایستادگی کنیم و این بار سنگین امانت را به سر منزل مقصود و قرب الهی ببریم. همچنین از این شهید گرانقدر دو فرزند به نام‌های علی و عباس به یادگار مانده که سال جدید خود را با خبر شهادت پدر آغاز کردند.

در این مدت طعم تلخ کنایه‌های طعنه‌زنندگان را چشیده‌اید؟

بله، متأسفانه بسیاری از حرف‌ها دلمان را می‌رنجاند. حتی بعضی‌ها شهادت شهدای مدافع حرم را انکار می‌کنند. اما عنایت شهدا خود دلیل بر صداقت آنان و حقیقت امر دارد. اما من وظیفه‌ای دیگر بر عهده دارم و آن این است که راه همسرشهیدم را ادامه بدهم و به سفارش و وصیتنامه ایشان عمل کنم. عمل به توصیه‌های آقا مجتبی مهم‌ترین برنامه برای آینده فرزندانم است و دوست دارم که علی و عباس هم راه پدر شهیدشان را ادامه بدهند ان‌شاءالله. همسر شهید شدن آرزوی بزرگی بود، اما تصور هم نمی‌کردم که این اندازه راحت اتفاق بیفتد. به نظر من شهدای مدافع حرم ادامه‌دهنده راه شهدای دفاع مقدس هستند. همانطور که دفاع مقدس برگرفته از نهضت عاشوراست، جبهه مقاومت اسلامی و جهاد در این میدان هم نشئت گرفته از فرهنگ عاشورای اباعبدالله‌الحسین است. پس وظیفه همه ما حفظ دستاوردهای آن و آشکار کردن حق و حقیقت این مجاهدت‌هاست.

خاطره‌ای از آخرین همکلامی‌تان با شهید دارید؟

بله، وقتی که هنوز در تهران بود. به من زنگ زد و گفت شبکه افق را می‌بینی، گفتم: نه. گفت: خیلی جالب است نکات خوبی توسط همسران شهدا در این برنامه گفته می‌شود. آقا مجتبی با حالت التماس از من خواست که اگر شهید شدم در سختی‌ها و مشکلات به ایشان نگویم که تو رفته‌ای و همه سختی‌ها را برای من گذاشتی. گفتم نه عزیز دلم، من که می‌دانم تو برای چه رفته‌ای. خیالت راحت برو و تنها در مسیر و هدفی که انتخاب کرده‌ای ثابت قدم بمان.

مسئولیت شهید در منطقه چه بود؟ از نحوه شهادتشان اطلاع دارید؟

گویا در آنجا فرمانده گردان ادوات شهر زیتان بود. حدود ۲۲ روز در این شهر حضور داشت که در نهایت در تاریخ ۲۱ فروردین ماه ۱۳۹۵ به آرزویش رسید و در سالروز شهادت صیاد دل‌ها شهید صیاد شیرازی آسمانی شد. در مورد نحوه شهادتش آنچه برای من گفته شده این است که مجتبی برای نجات همرزمانش که مهماتشان تمام شده و در محاصره بودند، راهی می‌شود. آقا مجتبی به همراه تعدادی از سربازانشان برای کمک به رزمندگان به سمت خط مقدم می‌روند. ظاهراً خط شکسته شده بوده است و اینها برای نجات دوستانشان تلاش می‌کنند. ولی در راه به کمین دشمن برمی‌خورند و چون آقا مجتبی جلوتر از آنها حرکت می‌کرده، مورد اصابت تیر قرار می‌گیرد. فاصله سربازانشان از ایشان زیاد بوده و نمی‌توانستند به کمکش بیاید. در همان حین، در فاصله چند متری آقا مجتبی یک خمپاره هم اصابت می‌کند که ترکش‌هایش به او اصابت می‌کند و همسرم به شهادت می‌رسد. آقا مجتبی اوایل شب به شهادت می‌رسد و تکفیری‌ها می‌خواستند پیکرش را با خود ببرند که با آتش همرزمان همسرم مجبور به فرار می‌شوند.

سخن پایانی

پسرم علی در مراسم تشییع پدر دلنوشته‌ای خطاب به پدرش نوشت: «به نام خدای شهیدان. بابای خوبم سلام؛ خوشامدی، شهادتت مبارک. خیلی دلم برایت تنگ شده، خیلی زودتر از اینها منتظرت بودم. فکر می‌کردم برای عید می‌آیی. من و داداش عباس کنار سفره هفت سین برایت دعا کردیم، هر وقت کسی در می‌زد دعا می‌کردیم تو باشی، مامان می‌گفت بابا جانتان رفته از حرم حضرت زینب سلام الله علیها دفاع کنه، آخه دشمنا میخوان اون‌رو خراب کنن.

بابای شهیدم حالا دیگه به جای تو باید به عکست نگاه کنم؛ اگه دل منو و داداش عباس برایت تنگ شد باید چه کار کنیم. یادمان نرفته ما رو بغل می‌کردی و می‌بوسیدی. باباجون عزیزم، نگران ما هم نباش مردم همه آمده‌اند تا ما تنها نباشیم؛ نگران مامان هم نباش، حالا دیگه خودم مرد خونه شدم و از اون و داداش عباس مراقبت می‌کنم. بابا جون مهربونم تو هم برای ما خیلی دعا کن؛ همه میگن که پیش امام حسین علیه‌السلام رفتی. سلام منو و داداش عباس رو به آقا برسون و بهش بگو اگرچه دشمنان پدرم را از من گرفتند ولی مردانه تا پای جان ایستاده‌ایم و گوش به فرمان پدرم سیدعلی خواهیم بود. دوستت دارم بابا.»

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با دختر شهید علی برمکی فراهانی

پدرم خوب مردن را آموخت و مادرم خوب زندگی کردن را

■ فریده موسوی

شهادت پایان راه نیست، نه برای خود شهید و نه برای خانواده‌اش که تازه جهاد برای آنها شروع شده است. ماجرای زندگی شهید علی برمکی فراهانی و همسرش رحیمه آهنگرزاده هم از این جنس قصه‌هاست که نکات خاص بسیاری در بردارد. داستان زندگی این دو زوج را در گفت‌وگو با دخترشان مهناز برمکی فراهانی تقدیم حضورتان می‌کنیم.

■ **داستان اول:**

علی برمکی فراهانی متولد ۱۳۲۱ بنای ماهری بود که هرچند تا کلاس پنجم بیشتر نخوانده بود، اما مطالعات و معلومات خوبش باعث می‌شد تا نسبت به انقلاب و دفاع مقدس بی‌تفاوت نباشد و بارها در جبهه‌های جنگ حضور یابد. او که درآمد خوبی داشت و به اصطلاح دستش به دهانش می‌رسید، مخارج پنج دختر و دو پسرش را تأمین می‌کرد و در کنارش دست به خیر بود و به دیگران هم کمک می‌کرد. یک بار که یکی از کارگرهای افغانی‌اش از روی داربست افتاد و پایش شکست، علی همه مخارج بیمارستانش را تأمین کرد و حتی یک ماه او را مهمان خانه‌اش کرد و به همراه همسرش رحیمه خانم به او رسیدگی کردند تا اینکه خوب شد و به کشورش بازگشت. علاوه بر آن علی هر وقت قرار می‌شد مسجدی ساخته یا تعمیر شود، رایگان کار و باقیات‌الصالحاتی برای خودش دست و پا می‌کرد.

این بنای غیرتی که همیشه به دخترهایش سفارش حجاب می‌کرد و می‌گفت «راست به مدرسه بروید و درست برگردید» عاقبت غیرتش اجازه نداد کشورش مورد هجوم بیگانه قرار بگیرد و او کاری نکند. بنابراین وقتی که همسرش هفتمین فرزندشان را باردار بود، به جبهه رفت و سال ۱۳۶۰ در جبهه نوسود به شهادت رسید؛ در حالی که هفتمین فرزندش دو ماه پس از شهادت او به دنیا آمد.

■ **داستان دوم:**

رحیمه آهنگران متولد ۱۳۳۰ بود و در نوجوانی با علی برمکی فراهانی ازدواج کرد. در قدیم هر خانواده‌ای فرزندان زیادی می‌آورد و او هم خیلی زود صاحب شش بچه قد و نیم شد و هفتمی را باردار بود که همسرش عزم رفتن به جبهه را کرد. خانواده‌اش می‌گفتند با این همه بچه چرا اجازه می‌دهی همسرت به جبهه برود، در جواب می‌گفت: علی راهش را خودش انتخاب کرده است. در ضمن به راه بدی نرفته که مانعش شوم. می‌خواهد از کشور و دینمان دفاع کند.

وقتی که علی برمکی فراهانی به شهادت رسید، رحیمه خانم تنها ۳۰ سال داشت. با هفت بچه قد و نیم‌قد که باید دست تنها بزرگشان می‌کرد. خصوصاً آخری را که دو ماه بعد از شهادت پدر دنیا آمده بود. اما او خودش را نباخت و با اجاره دادن طبقه بالای منزلش، امرار معاش و بچه‌ها را آنطور که همسرش انتظار داشت بزرگ کرد.

رفته رفته که دست و بال رحیمه خانم بازتر شد، در سال ۷۴ هیئت حضرت زهرا(س) را تأسیس کرد و مدت‌ها آن را سرپرستی می‌کرد. اینطور می‌توانست بچه‌ها را هرچه بیشتر با مسائل مذهبی آشنا کند. دخترهایش را هم طبق وصیت همسرش سروسامان داد و پسرها را هم همین طور. اما چند سال بعد بیماری سرطان امان از او برید و نهایتاً در سال ۸۲ درگذشت. اما هیئت حضرت زهرا(س) به عنوان یادگاری از او و همسر شهیدش تا کنون پا برجا مانده و دخترش مهناز برمکی فراهانی اداره می‌کند و پارکینگ خانه‌اش نیز تبدیل به حسینیه شده است و ایام محرم، هیئات مراسم خود را در این حسینیه برگزار می‌کنند.

> هرچند رحیمه آهنگران و همسرش علی برمکی فراهانی اکنون سال‌هاست که در میان ما نیستند، اما یاد و خاطره‌شان در بین خانواده و اهالی منطقه گرامی داشته و همیشه در هیئات مذهبی از این دو زوج یاد می‌شود

هرچند رحیمه آهنگران و همسرش علی برمکی فراهانی اکنون سال‌هاست که در میان ما نیستند، اما یاد و خاطره‌شان در بین خانواده و اهالی منطقه گرامی داشته و همیشه در هیئات مذهبی از این دو زوج یاد می‌شود.

■ **نحوه شهادت علی برمکی‌فراهانی**

در عملیات مطلع‌الفجر، شهید فراهانی و تعدادی از همرزمانش در منطقه مرتفعی حضور داشتند که خمپاره‌ای به کنار چادرشان برخورد می‌کند. بر اثر انفجار، دست و پای شهید فراهانی قطع می‌شود. اما همچنان زنده بود و از همرزمانش می‌خواهد او را به پایین تپه منتقل کنند. حین راه بخش‌هایی از بدن شهید جدا شده و روی زمین می‌افتد. کمی بعد نیز روحش به پرواز در می‌آید و به خیل عاشوراییان می‌پیوندد.

■ **فرازی از وصیتنامه شهید**

دخترانم را به کسانی بدهید که لیاقت داشته باشند. نماز و قبله را بشناسد. خواهرانم حجابتان را حفظ کنید و بدانید که زینب(س) به خاطر حجابش جنگید. برادرانم انقلاب اسلامی را هرگز رها نکنید. شجاع باشید و برای دین و مملکتتان بجنگید و بهانه‌ای نیاورید چون امام حسین(ع) از زن و فرزندش به راحتی گذشت.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۹۵۳

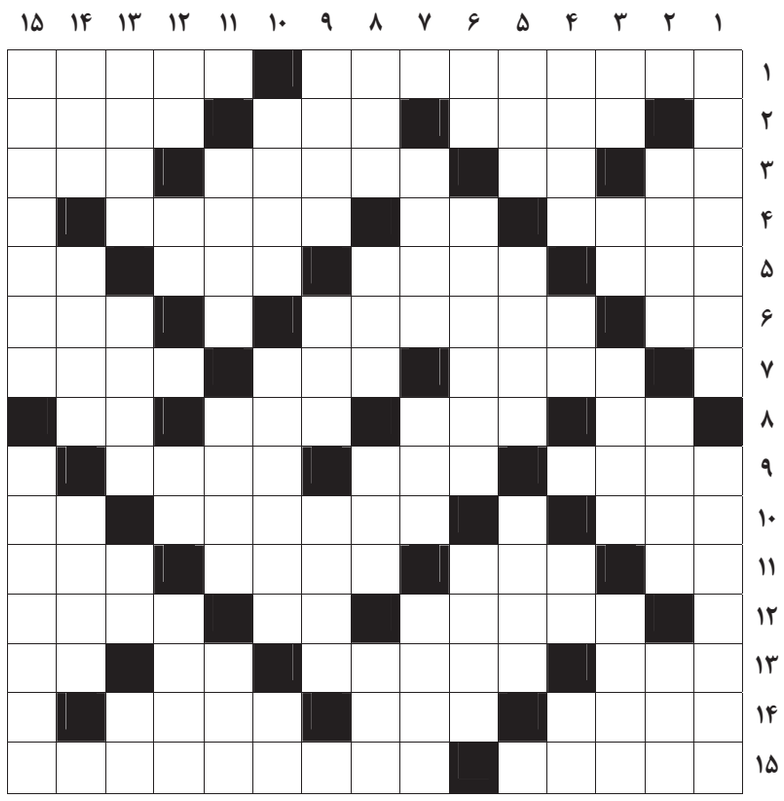

از راست به چپ

■ ۱ـ قهرمان کتاب بینوایان ویکتورهوگو ـ پایتخت تایوان ■ ۲ـ جای بلیت فروشی ـ قالی ـ رایزنی ■ ۳ـ طریق کوتاه ـ دختر کارتونی ـ کفش ورزشی ـ حرکت فتحه ■ ۴ـ پاندول ساعت ـ سست و وارفته ـ قضاوت ■ ۵ـ جور ـ نمک قلیا ـ کیف مسافرتی ـ ضمیر شیطانی ■ ۶ـ پول ژاپن ـ فیلم شاه حسینی با شرکت گلزار، افشار و نواب صفوی ـ پاک ■ ۷ـ مظهر سردرگمی ـ ربودن ـ ترشی بادمجان ■ ۸ـ تکرارش دهان سوز است ـ تنبیه بدنی ـ شهر بی‌قانون ـ سایت ■ ۹ـ هوس باردار ـ پرستار ـ همدم ■ ۱۰ـ تکیه بر پشتی ـ زیباترین روستای استان گیلان ـ مالامال ■ ۱۱ـ نوار دور تا دور بدنه اتومبیل ـ به کمر بندند ـ کوه فرود کشتی نوح ـ مجلس اعیان ■ ۱۲ـ شهر نفتی عراق ـ یازده ـ عنصری در فولاد و چدن ■ ۱۳ـ از رودهایی که به دریای خزر می‌ریزد ـ حلال‌زاده‌اش به خالو می‌رود ـ راز ـ معاون فراری هیتلر ■ ۱۴ـ خداحافظی ـ بسیار کوچک ـ شیشه بیرنگ و شفاف و مرغوب ■ ۱۵ـ مدافع ملی‌پوش رئال مادرید ـ هنر کهنه جلوه دادن اشیا

از بالا به پایین

■ ۱ـ دومین دوره از دوران دوم زمین شناسی ـ بازاریاب ■ ۲ـ خوش قد و قامت ـ گوشت کبابی ـ سوا ■ ۳ـ مغرور ـ رطوبت ـ بر سر گذاشتن و برداشتنش جرم است ـ استراحتگاه شیر و پلنگ ■ ۴ـ کلیسای بزرگ ارامنه اصفهان ـ بزکوهی ـ بدی ـ تکرارش صدای سگ است ■ ۵ـ زمان مرگ ـ شماره خانه ـ پایتخت بنگلادش ■ ۶ـ زیر پا مانده ـ عجله و شتاب کردن ـ موزه معروف پاریس ■ ۷ـ پرنده خبرچین ـ بخشش ـ نماهنگ ■ ۸ـ همراه خیز به معنی افتادن و بر خاستن است ـ پس از این ـ تابه نان‌پزی ـ نیتروژن ■ ۹ـ درختی سوزنی برگ با چوب صنعتی ـ تقویت رادیویی ـ توانایی خواندن و نوشتن ■ ۱۰ـ آشنا ـ مثلث هراس انگیز ـ ریشه ■ ۱۱ـ پول چین ـ از فروع دین ـ زنبیل ■ ۱۲ـ غذای سنتی ـ روراست ـ عدد منفی ـ سایبان درشکه و اتومبیل ■ ۱۳ـ سلاحی گرم ـ الهه‌ای در روم باستان ـ فرمانده بدن ـ علامت مفعول ■ ۱۴ـ فرشته ـ مدرسه‌های سبک قدیم ـ گیاه پارچه‌بافی ■ ۱۵ـ بنای تاریخی در سرزمین توس ـ زبانی از خانواده هند و اروپایی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۱		۴		۵	
	۹		۵				۷	
۸	۳						۶	
				۴				۸
		۳			۷			
	۶	۲						۳
۲				۸	۶			
					۱	۴		
۹	۵					۲		

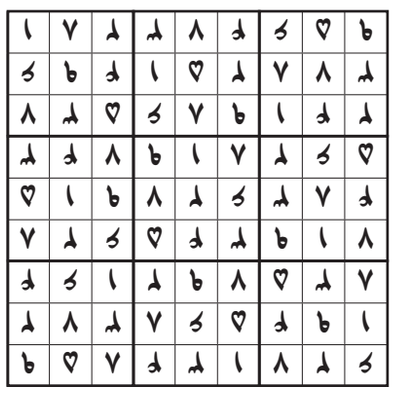

جدول کلمات متقاطع
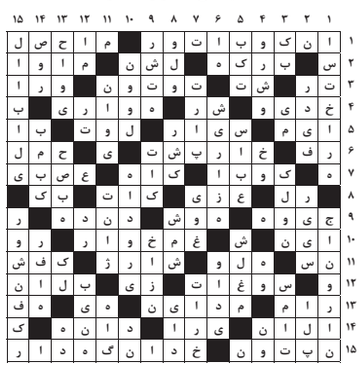
پاسخ جدول شماره ۴۹۵۲